

روند ایجاد مشروعیت در افغانستان (۲)

۴۵



از سردبیر محترم مجله‌ی کِلک شنیدم که این شماره به گفتگویی با مهرداد بهار دانشمند ایرانشناس و ایران‌دوست اختصاص یافته است. فرصت نبود که مطلب جداگانه‌ای در این مورد بنویسم. برای ایشان آرزوی سلامت و طول عمر و خدمتگذاری بیشتر به فرهنگ ایران زمین را دارم. روزگاری که به اتفاق ایشان و مرحوم حمید عنایت در مجمعی برای تفاهم بیشتر در شهر دوسلدورف می‌کوشیدیم هنوز به یاد دارم. باشد که مردم ما به تفاهم در سراسر این حوزه‌ی تمدنی ارج بنهند و فرهنگ پرورانی چون مهرداد بهار را گرامی بدانند. فرهنگ در پرتو تنوع اندیشه و احترام به دگراندیشان شکوفا می‌شود. و مهرداد بهار از کسانی است که هر چه بیشتر به این جریان دل‌بستگی نشان می‌دهد. پروردگار ایران زمین او را سربلند بدارد.

تصویر کابل در رسانه‌های جهان به مراتب بدتر از آن است که به واقع می‌بینیم. در خیابانهای شهر مردم به کسب و کار مشغولند و اقتصاد شهری با دشواری و پویایی تمام جریان دارد. کوشش مخالفان بر این بود که راه‌های ارتباطی کابل را ببندند تا این شهر در محاصره‌ی کامل نتواند غذای معمولی خود را تأمین کند. این سیاست سرانجام موفق نشد و نیروهای دولت توانستند گذشته از امنیت شهر، زنجیر محاصره را هم بشکنند و راه‌های ارتباط و بازرگانی را باز نگاه دارند. البته چنین کوششهایی به این سادگیها که می‌نویسم نیست. اراده‌ی نظامی می‌طلبد و بسیج زیاد سیاسی و نظامی.

و طبیعی است که فشار زیاد به دولت وارد می‌آورد و نیروی سازمان یافته‌ی مرکزی کشور یعنی حکومت را از توجه به سازندگی و کارهای اساسی منحرف می‌کند. در چنین شرایطی حفظ امنیت شهر بسیار مهم است که با دقت کامل شکل می‌گیرد و حکایت از آزاده‌ی استوار نیروهای نظامی هواخواه حکومت دارد. با این که کابل در دست حداقل سه نیروی نظامی قرار دارد که یکی از آنها یعنی حزب وحدت شیعی با دولت آشکارا مخالفت می‌کند و در ارتباط با نیروهای حکمتیار و دوستم سیاستهایش را سامان می‌دهد، با این حال در قسمت اعظم شهر که در دست دولت است همه چیز منظم است و مرتب. در قسمتی که دست نیروهای آقای آیت‌الله محسنی قرار دارد و به مراتب بیشتر از بخش تحت نظارت نیروهای حزب وحدت است، به همین میزان امنیت و فعالیت وجود دارد. در قسمت آقای مزاری نیز کسب و کار ادامه دارد و دستفروشیها و دکانها انباشته‌اند از اجناس متنوع. شب که به میهمانخانه می‌رسیم موسیقی موشکها آغاز می‌شود. زندگی در این شهر و اصولاً در هر جنگی برای مردمان عادی که در معرض حوادث قرار دارند چیزی است چون بخت‌آزمایی. همواره این امکان وجود دارد که موشکها و بمبها به دیگری اصابت کند و به من نخورد. بر این اساس است که هر کس به زندگی ادامه می‌دهد. و البته این تصور وحشتناک که در دوران جنگ به شکل امری بدیهی درمی‌آید، یک ضد ارزش است که همه آن را می‌پذیرند تا در این بازی زندگی چند روزی بیشتر بمانند و نقشی به دست بگیرند. زندگی من در گروهی مرگ دیگری است. هر روز یکدیگر را می‌بینیم و باهم در آمد و شد هستیم، اما هر دویمان انتظار داریم که امشب یا حتی همین چند لحظه‌ی دیگر او در معرض موشکها و گلوله‌ها قرار بگیرد و این بار هم من جان سالم به در برم. با چنین توافق نانوشته‌ای است که مردمان در چنین شرایطی باهم کار می‌کنند و با هم روابطی را شکل می‌بخشند. کسانی که دوران موشک باران عراق را به یاد می‌آورند، نیک می‌دانند که چگونه شرایطی بر ما حاکم بود. حالا کابل در دورانی طولانی‌تر و البته با مردمانی شکیاتر در همین وضع قرار گرفته است.

شب را در زیر صدای موشکهای دو طرف می‌گذرانم. طرفهای صبح دیگر صدایی نمی‌آید. یعنی باز می‌توان آماده شد و سرکار رفت. معمولاً طرفهای ده صبح باز چند موشک شلیک می‌شود. در این موقع همواره تلفاتی به بار می‌آید که بسیار دردناک و غم‌انگیز است. مردم بی‌دفاع در خیابانها در معرض موشکها قرار می‌گیرند بی‌آن که بتوانند کاری انجام دهند.

پنجشنبه صبح می‌روم سازمان رادیو و تلویزیون افغانستان. در این جا قرار است با تتی چند از نویسندگان و هنرمندان افغانستان دیدار و گفتگویی داشته باشم. پیش از آن که به جلسه برسیم چند موشک به شهر اصابت کرده است. محض احتیاط جلسه را در زیرزمین سازمان تدارک دیده‌اند. اما وقتی وارد جلسه می‌شوم می‌بینم در تالار کوچک این سازمان تعداد زیادی از هنرمندان و نویسندگان نشسته‌اند و تعدادی نیز به سبب کمبود جا روی زمین و روی راه‌پله نشسته و ایستاده‌اند. احساس می‌کنم که انتظار می‌رود صحبتی بکنم و جلسه را بدین ترتیب رسمیت بدهم. آقای آریان‌فر ریاست سازمان محبت می‌کند و با سخنان کوتاهی جلسه را افتتاح می‌کند. در همین چند لحظه‌ای که فرصتی به دست آورده‌ام فکر می‌کنم و تصمیم می‌گیرم راجع به علت دل بستگی خود به افغانستان و چگونگی تحول برخوردار و فکرم در این زمینه سخن بگویم. از فرهنگ و تمدن مشترک شروع می‌کنم. به تدریج که صحبت ادامه می‌یابد مشاهده می‌کنم که تعداد زیادی از روشنفکران چپ که با رژیم گذشته همکاری داشته‌اند یا در آن رژیم به فعالیت مشغول بوده‌اند در میان حاضران در این جا و آن جا نشسته‌اند. برخی را از نزدیک می‌شناسم و با برخی نیز در همین مدت اقامت آشنا شده‌ام. استادان دانشگاه و روزنامه‌نگاران و هنرمندان هم هستند. تعدادی هم از روشنفکران اسلامی حضور دارند. از این رو فرصت را مناسب یافته تا درباره‌ی حوزه‌ی تمدنی مشترک و نقش روشنفکران

کشورهای این حوزه در راه‌یابیهای تازه نیز سخن بگویم و به کسانی که با همه‌ی انتقادهای رفتارهای تند خود به ایجاد فاجعه در جامعه‌ی افغانستان دامن زده‌اند هشدار بدهم. برخی از این روشنفکران تا همین اواخر سخت با حکومت کنونی به مخالفت مشغول بوده‌اند و به تازگی خود را در شعاع عمل حکومت قرار داده‌اند. استاد ربانی و احمدشاه مسعود آنان را با روی باز پذیرا شده‌اند و به آنان این امکان را داده‌اند که دوباره به فعالیت بپردازند. حکومت افغانستان از همان آغاز با اعلام عفو عمومی به تعقیب و پیگرد هیچ کس رو نیاورد و با آن که نزدیک چهارده سال تعداد زیادی از جهادگران به شهادت رسیدند، کدام کس در صدد انتقامجویی برنیامد. همین سیاست که می‌بایست به آرامش بینجامد برعکس عده‌ای را برانگیخت تا واقعیت‌های تازه را نادیده بگیرند و به مخالفت خود با حکومت در شرایط تازه با پیوستن به گروه‌بندیهای جدید ادامه بدهند. برخی به این فکر افتادند تا جنبش ملی - اسلامی شمال به رهبری دوستم را تقویت کنند و برای این جنبش دست به تبلیغ بزنند. برخی به جمهوریهای تازه استقلال یافته رفتند و این کشورها را پایگاه فعالیت‌های خود ساختند. با همه‌ی این احوال وقتی باز به بن‌بست رسیدند به حکومت تازه روی آوردند و توانستند دوباره به کابل برگردند. اینان نیز مانند برخی از روشنفکران این کار را از سر صداقت انجام ندادند. در گوشه و کنار می‌نشینند و حکومت کنندگان را با همان ابزار معروف و متعارف خود نقد و مسخره می‌کنند و از درک تغییرات عمیق در جامعه‌ی افغانستان عاجزند. گروه‌هایی هستند متعلق به طبقه‌ی متوسط شهری، آن هم فقط در بعضی از شهرهای افغانستان، که به جای پروراندن تفکر فرهنگی و تمدنی حالا خواستار برخی آزادیهای گذرا و ناپایدارند و نمی‌توانند به ایجاد نهادهای تمدنی در کشور خود مدد برسانند. تفکر اینان جز استبداد و دیکتاتوری و حشتناک گروهی کوچک که خود را نماینده‌ی کل زحمتکشان می‌دانست به بار نیاورد، بی‌آن که این زحمتکشان را بتوانند بسیج کنند و وارد پهنه‌ی جامعه بسازند. تنها کاری که انجام دادند این بود که تمام بافت جامعه‌ی کهن را در هم بریزند و آن را از درون متلاشی بسازند. آن چه نداشتند الگویی جانشین برای کشور بود. با اتکاء به دیوان سالاری تازه‌ها و ارتشی متکی به روسیه خواستند بر کشور با قدرت حکومت برانند و در عمل بدترین نوع استبداد را به ارمغان بیاورند. هیچ یک از گروه‌ها و طبقات نیرومند جامعه به حمایت از آنان برخاست و حاضر نشد از این گروه کوچک فرهنگ گسیخته حمایت کند. یکی از خصوصیات فرهنگی افراد این گروه واقعیت‌گریزی است. اینان نمی‌توانند رویدادهای جامعه‌ی خود را درست ارزیابی کنند. درحالی که در کابل حتی یک چاپخانه وجود ندارد و چاپ کتاب در شرایط جنگی کنونی عملاً ناممکن شده است و کسی از سرنوشت چند لحظه‌ی دیگر خود آگاه نیست، خواستار مبارزه با سانسور هستند. ذهنشان سرگرم مفاهیم وارداتی است بی‌آن که بتوانند به موردی خاص و معین ارجاع بدهند.

فرهنگ گسیختگی روشنفکران خاص جامعه‌ی افغانستان نیست. این پدیده در بسیاری از کشورهایی که می‌خواهند با شتاب دوران واپس‌ماندگی را پشت سر بگذارند به صورتهای مختلف تظاهر می‌کند و در هر کشور نمود ویژه‌ای دارد. در ایران بخشی از این فرهنگ گسیختگی در روشنفکران طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی متوسط پایین به شکل انترناسیونالیسم پرولتری و گسست از فرهنگ و ملیت خودی بروز کرده است. بخشی دیگر از آن به صورت جهان‌وطنی و غرب‌مداری در میان روشنفکران طبقه‌ی متوسط بالا و حتی پایین تجلی یافته است که ریشه‌های فرهنگ خودی را پوسیده و فنا یافته جلوه می‌دهند. این گروه دوم اغلب ستایشگر وضع موجود می‌شوند بی‌آن که به آن باور داشته باشند. انشقاق و شیذو فرنی خود را تعمیم می‌دهند تا بتوانند پوششی برای بی‌اعتقادیها و بی‌ریشگیهای خود بسازند. با خواندن مجلات غرب، دست به کلی‌یافیهای فلسفی می‌زنند، بی‌آن که

هرگز یک اثر فلسفی را به جد به پایان برده باشند. مقاطعه کاران و بازرگانان فرهنگ «آلامد» هستند. فرهنگ گسیختگی یعنی جریان جدا گشتن از فرهنگ گروهی یا طبقاتی و در نهایت ملی خود و گرویدن به فرهنگی دیگر که معمولا همراه است با بیزاری از هر آن چه خودی است و تمجید هر آن چه از دیگری است با ملاطی از بیگانگی تاریخی نسبت به هر دو سو.

در صحبت‌هایم به این اشاره کردم که جنبش اسلامی در منطقه توانسته است فقیرترین توده‌ها را بسیج کند و وارد عرصه‌ی تاریخ بسازد. درست است که این کار برای کشورهای منطقه هزینه‌ی بسیار برداشته است ولی همین کار را رژیم‌های چپ در گذشته که مدعی آن بودند نتوانستند به انجام برسانند. به تعاریف موضوع بحث خود پرداختم و از قدمت فرهنگ مشترک منطقه از دوران پیش از اسلام و در دوران اسلامی سخن گفتم.

پس از من آصف باختری شاعر گران قدر افغانستان، سخن گفت و از ادبیات نو مطالبی بیان کرد. او نتیجه گرفت که سرانجام شعر و سبک نیمایی در افغانستان غلبه خواهد کرد. این نکته‌اش اشاره‌ای بود به بحث‌هایی که هم اکنون درباره‌ی شعر نو در افغانستان در جریان است.

جلسه نشانگر این بود که دو گروه فرهنگی متفاوت حضور دارند که تا اندازه‌ای از گذشته درس گرفته‌اند و می‌توانند کنار هم بنشینند. البته هر یک قضاوت خود را راجع به دیگری دارد و هنوز بی‌اعتمادیها از بین نرفته است ولی منصفانه باید گفت که جناح حکومت فضا را باز کرده است تا این قبیل گفتگوها جریان بیابد. این دیگر بستگی دارد به طرف دیگر که تا چه میزان بتواند از خود صداقت و راستی بروز دهد و زمینه را برای تبادل نظر از تداوم برخوردار سازد. به هر صورت نباید این نکته را از نظر دور داشت که هر نوع ارتباط و گفتگویی فقط در صورتی به بار می‌نشیند که گروه‌های درگیر بتوانند اعتقادات و نظریات خود را باز و روشن طرح کنند و از انتقاد و سنجش یکدیگر نهراسند. البته ما یک تجربه‌ی تاریخی دیگر هم در منطقه و در کشور خودمان داریم و آن این است که اگر شما فقط با محبت با این چپ سنتی کنار بیایید و این تفاهم حاصل یک نبرد و جدل بنیادی نباشد، آن گاه چنین سعه‌ی مشربی نتیجه‌ی معکوس به بار می‌آورد و به جای آن که خرد را در میان این حضرات ترویج دهد می‌تواند به گستاخ تر شدنشان بینجامد.

به خاطر من ناهاری در یکی از تالارهای شهر ترتیب داده شده بود. همه با هم به آن جا رفتیم و من از آنجا طبق قرار ی که داشتم به منزل شهردار رفتم. چند نفر از گروه‌های مختلف سیاسی در منزل شهردار بودند. گروهی همراه با شهردار می‌کوشد که مذاکرات بین جناح‌های سیاسی مختلف برقرار شود. در چنین مذاکراتی شیعیان نیز شرکت می‌جویند. البته شیعیانی که به جناح آقای اکبری نزدیک هستند و علی‌الاصول خط سیاسی رهبر کنونی حزب شیعی وحدت را نمی‌پسندند و نقد می‌کنند. در فاصله‌ای که در آن جا نشسته بودیم سیل موشکها دوباره جاری شد و صدای انفجار بگوش رسید. یکی از موشکها در فاصله‌ی کمی با منزل شهردار به یک محل بنزین اصابت کرد. شهردار با محبت بسیار به من یک لباس افغانی داد که نماد شهروندی بود. فرصت اندک بود به دنبالم آمدند و از آنجا یکراست به سوی قرارگاه احمدشاه مسعود رفتم. از کابل خارج شدیم. از پروان گذشتیم و به جبل السراج که امروز شهرتی بسیار یافته است رسیدیم. زیباییهای منطقه شگفت‌آور بود. می‌اندیشیدم اگر این کشور از موهبت صلح برخوردار شود، می‌تواند بخش درخور توجهی از هزینه‌ی خود را از راه جلب سیاحتان منطقه‌ای تأمین بکند. برای مردم منطقه هم چه بهتر از این که به جای رفتن به غرب به این سو بیایند و در منظومه‌ی فرهنگی خود بسر ببرند.

در جبل السراج به مقر احمد شاه مسعود رسیدیم. محوطه‌ای بود بسیار زیبا. آمر صاحب با بزرگواری و محبتی استثنایی به دیدارم آمد. با همه‌ی گرفتاریهای که دارد وقت گرانبهای خود را در



حجت‌السلام جاوید (معاون حرکت اسلامی و سرپرست وزارت برنامه) - امیر اسماعیل خان در اجلاس هرات

اختیارم گذاشته بود. سر شب بود که رسیدیم. تا دیر وقت با من نشست و از همه جا صحبت کردیم. او به مسائل روز احاطه‌ی کامل دارد و از سیاست جهان و منطقه نیک آگاه است. در افغانستان، او، نماد ملی جوانان به شمار می‌رود و کسان زیادی از رفتار و کردارش الگو برداری می‌کنند. کمتر کسی را در این کشور دیده‌ام که همچون او با خونسردی و تسلط کامل به مسائل بنگرد. جوانی است هوشمند که عمل به هنگام را با شکیبی استثنایی باهم آمیخته است. کسی از میزان و توان نظامی واقعی او اطلاع درست در دست ندارد ولی همه می‌دانند که در محاسبات نظامی سرداری است کم مانند. نیروهایش را به علت هیجانهای آنی هیچ گاه به خطر نمی‌اندازد و به قوانین جنگهای طولانی خوب مسلط است. یک لحظه در ذهنم او را با چه گوارا که در جوانی، در دوره‌ای کوتاه او را می‌ستودم، مقایسه کردم. از هر نظر بر او پیشی دارد. در بافت فرهنگ خود عمل می‌کند و هرگز اتکاء به مردم و بسیج سیاسی را از یاد نمی‌برد. برای پیروزی در یک نبرد نمی‌خواهد ذهنیتی در مردم ایجاد شود که آثار سیاسی ناخوشایندی بر جای بنهد. مردی است مسلمان و پایبند به اخلاقیات دینی. به همین سبب توانسته است تأیید روحانیت افغانستان را نیز به سوی خود جلب کند.

سراسر شب به بحثهای گوناگون در اطراف منطقه و آینده‌ی افغانستان گذشت. به انتخابات آزاد برای تعیین سرنوشت سیاسی افغانستان پایبند است و به آن باور دارد. حتی لحظاتی که من نسبت به برخی از تحرکات نگرانی نشان می‌دادم او با استواری تمام ثابت می‌کرد که اکثریت نیروهای مردم سرانجام کسانی را برخواهند گزید که به تداوم کشور و نظمی خردمندانه دل بستگی نشان می‌دهند. تسلط او به ریزه کاریهای سیاسی تحسین مرا برمی‌انگیخت بی آن که بگذارم متوجه شود. نظام استبدلالی او از تعلق خاطر تمدنی او حکایت می‌کرد. در برابر اندیشه‌های متفاوت گشاده‌رو بود و به همه چیز با دقت گوش فرا می‌داد. بی تردید اینها همه خصوصیات یک رهبر برجسته است. در موقع شام شب با فروتنی و میهمان‌نوازی خاص مردم افغانستان و با اشرافیتی

پوشیده و ناآشکار پذیرایی کرد. شب، دیر هنگام خوابیدم. سحر بیدار شدم و به اتفاق همراهان محل را ترک کردیم و با ماشینی که آمر صاحب در اختیارمان گذاشته بود به سوی کابل آمدیم. آن روز با اعضای رهبری حزب شیعی حرکت اسلامی که رهبری آن با آقای آیت الله محسنی است قرار داشتیم به دیدار مواضع و نواحی زیر اختیار آنان در کابل بروم.

به میهمانخانه که رسیدم، دیدم عده‌ای در انتظارم نشسته‌اند. تاخیر زیاد نداشتم. از همانجا راه افتادیم و به نواحی حزب حرکت اسلامی رفتیم. در افغانستان مردم شیعی در اساس در حزب وحدت و در همین حرکت اسلامی تشکیل یافته‌اند. حرکت اسلامی از نظر هدف و ساختار سازمانی بازتر از حزب وحدت است. در این حزب شیعیان گوناگون، از هزاره و پشتون و تاجیک گردهم آمده‌اند. در ضمن این حزب از نظر جغرافیایی هم شمول ملی بیشتری از حزب وحدت دارد. سیاستهای حرکت اسلامی به میزان درخور توجهی در جهت سیاستهای حکومت است و رهبری آن به ویژه حضرت آقای آیت الله محسنی به نحوی رفتار می‌کند که سازگار با ساختار ملی افغانستان است. ایشان به منافع همه‌ی شیعیان در چارچوب یک افغانستان مستقل می‌اندیشد و نمی‌خواهد منافع زودگذری را برای شیعیان کسب کند ولی آینده را نادیده بگیرد. امروز در افغانستان شیعیان بیش از هر زمان دیگر در منظومه‌ی سیاست و حکومت پذیرفته شده‌اند و حرکت اسلامی به حق به این رویداد تاریخی توجه دارد. سیاستهای رهبری حزب وحدت هرچه بیشتر از خصوصیات شیعی خود فاصله می‌گیرد و به خصوصیات قومی هزاره دل‌بستگی نشان می‌دهد. این واقعیت را، البته، رهبران هزاره نمی‌پذیرند ولی هر ناظر بی‌طرفی در افغانستان می‌تواند گواه این ادعا و تحول باشد. مناطق تحت نظارت حرکت اسلامی را با ماشین و پیاده پیمودم. وسعت این مناطق در نظرم بیشتر از مناطق تحت نظارت حزب دیگر شیعی آمد. مسئولان حزب حرکت خود بر این امر تأکید داشتند و از این که خبرگزاریها و اقیعیتها را منعکس نمی‌کنند ناخشنود بودند. از آن جا که حرکت اسلامی با جنگ طلبی مخالفت می‌کند به‌طور طبیعی در اخبار در قیاس با حزب وحدت بازتاب کمتری دارد ولی در عمل این سازمان سیاسی اثربخشی آینده‌سازش بیشتر خواهد بود. کسی در افغانستان به شیعیان حرکت اسلامی حساسیت نشان نمی‌دهد. در حالی که حساسیت به حزب وحدت به گونه‌ای فزاینده چشمگیر است. سرنوشت یک دین و اصولاً فرهنگ مردم هزاره را نباید درگیر سیاستهای کوتاه مدت و منافع آنی ساخت، چنانکه برخی از تندروان هزاره انجام می‌دهند. اینان ستمهای را که بر مردم هزاره رفته است، وسیله می‌سازند تا برنامه‌های سیاسی و شخصی خود را دنبال کنند. در حالی که حرکت اسلامی با موضعگیریهای سیاسی خود شیعیان را هرچه بیشتر در جامعه‌ی افغانستان همچون عنصری طبیعی و عضوی ارگانیک جای می‌دهد، حزب وحدت بر عوامل جدا سازنده و متمایز کننده تأکید می‌نهد.

بازدید از مناطق زیر نظارت حرکت اسلامی توأم شد با دیدار از قصر دارالامان که معماری زیبایی دارد و اکنون بر اثر بمبارانها و موشک اندازیها بسیاری از گوشه‌های آن تخریب شده است. دارالامان هنوز در اساس برجاست هر چند که هر تکه‌ی آن جنگ را به یاد می‌آورد. این قصر از شکوه ویران گشته‌ای حکایت می‌کند که در تاریخ تمدن مشترک ما بارها و در گوشه‌های مختلف آن روی داده است. با این حال این تمدن هنوز زنده است و حرکت دارد و می‌کوشد معنای دوباره‌ی خود را بیابد و به آرایش دیگری از خود دست پیدا کند. در حالی که در سراسر تمدن مشترک منطقه‌ی ما حرکتی دورانساز در جریان است، حالا عده‌ای می‌خواهند با تکیه بر تمدن غرب و حاشیه انگاشتن دیگر تمدنها از اهمیت این رویدادها بکاهند. اینان می‌گویند محور جهان تمدن غرب است و هر

رویداد دیگری فقط در حاشیه‌ی این تمدن جریان می‌یابد. این طرز تلقی نه تنها واقعیات را در نظر نمی‌گیرد بلکه بدین ترتیب از خود سلب مسئولیت می‌کند و در نهایت می‌خواهد همه را در این حوزه منفعل و سرخورده بسازد. با محوری انگاشتن تمدن غرب تمام کوششهای کنونی در حوزه‌ی تمدنی ما بی‌اهمیت و حتی بی‌معنی می‌شود، و تنها چیزی که ارزش به دست می‌آورد تقلید چشم بسته و نیندیشیده از غرب است. اینان بی‌آن که معنای عصر جدید را درست درک کرده باشند حالا به فکر عصر ورا مدرن افتاده‌اند. به قول احمد رضا احمدی شاعر معاصر، آن قدر «پیش و پس» می‌گویند که خود دیگر نمی‌دانند از چه سخن می‌رانند و نمی‌بینند در دوقدمی‌شان چه می‌گذرد. کوششی سخت بی‌هوده به کار می‌بندند تا ببینند فلان شاعر و نویسنده‌ی دست‌چندم غربی و آمریکای لاتینی چه می‌گوید. این گونه از غرب‌مداری جدید که در واکنش به برخوردهای نادرست دوره‌ی اخیر نسبت به تمدن غربی دارد باز جان می‌گیرد و متأسفانه بیشتر از هر جا در میان گروه‌های قدرت کنونی که در آغاز غرب را کورکورانه نادیده می‌گرفتند با استقبال شگفت‌انگیز و نسنجیده‌ای روبه‌رو می‌شود که نمایانگر نوعی افسوس، شیفتگی و مدهوشی است، نه نوعی تعقل و سنجش دوباره. حاشیه‌ای جلوه‌دادن تمدنهای دیگر در برابر تمدن غرب نه تنها حکایت از عدم آشنایی با جریان تمدنی در دورانه‌های گونه‌گون دارد بلکه به واقع، و در اساس نظر این افراد همین است نه چیز دیگر، برای این است که بتوانند زندگی حاشیه‌ای خود را که بخشی از آن در این جا برای مال‌اندوزی، و بخشی دیگر از آن در آن‌جا برای بهره‌گیری از رفاه موجود می‌گذرد، توجیه کنند. این ناباوران جهان را از دید منافع شخصی خود می‌بینند و از درک رویدادهای تمدنی عاجزند. دوزستان جدید به هیچ چیز پایمند نیستند، می‌خواهند از «مزایای» زیستی هر دوسو بهره بگیرند و ریای تازه و خطرناکی را ترویج بدهند.

از دارالامان که فرو می‌نگری شهر را می‌بینی که در لابلای کوه‌ها پیچیده است. از پیچیدگی روح و رویدادهایی که به وقوع می‌پیوندد خبر می‌دهد. پشت هر برآمدگی، زندگی با دلهره و ترس از هر لحظه‌ی آن در هر کوچه و خیابانی با سادگی تمام می‌گذرد، اما با استقامت و پایداری حیرت‌انگیزی. مردمان در این فاصله‌ی دور قامتشان کوچک جلوه می‌کند، گروه گروه با سرعت می‌روند و سواریهایی کهنه را با آخرین قطرات بنزینی گران قیمت به حرکت درمی‌آورند، اما از تحرک باز نمی‌ایستند.

از دارالامان که بیرون می‌آیم همراهانمان ما را وامی‌دازند که با احتیاط، و سر و قامت خمیده خیابانی را که به دروازه منتهی می‌شود ببیماییم. در آنجا سواریه‌ها در انتظارمان هستند تا به تپه‌ای دیگر برویم. بر سر تصرف هر کدام از این تپه‌ها در طول این سالها خونها ریخته است. یکی از فرماندهان با محبت بسیار مرادعوت می‌کند که بمانم و در کوهها به شکار کبک برویم. نشاط از سر و رویش می‌بارد و جنگ لحظه‌ای او را فرسوده نکرده است. آن چه در تمدن ما می‌ماند شهامت و جسارت همین مردان است که از زیرین‌ترین لایه‌های جامعه برآمده‌اند، به فرهنگ و تمدن خود دل بسته‌اند و مانند دوزستان فرهنگ گنسیخته نیستند. تمدن ما امروز مدیون حضور همین مردمان است. اکنون حرکت اصلی تمدنی را فقیرترین توده‌ها انجام می‌دهند. و البته که طبیعی است در چنین شرایطی و در نبود نخبگانی که بتوانند با اعتماد و وابستگی به این کوششها معنای پیوسته‌ی تاریخی بدهند، مردم ساده با تجربه و به تدریج در جست‌وجوی این معنا و تعبیر عملی آن برمی‌آیند و سرانجام سرآمدانی پدیدار می‌شوند که یارای آن را دارند که به معناهای متعارف ژرفای ماندگاری ببخشند. امروز سراسر افغانستان برخاسته است و در راه کسب مشروعیتی تازه کوشش به خرج می‌دهد. از فراز این کوه‌ها که به پایین نگاه می‌اندازی، همه‌اش امیداست و حرکت، و همینهاست که

کوششهای یک تمدن را در بازیابی معنای تازه‌ی تاریخی خود جهت می‌دهد و هدایت می‌کند. پس از بازدید از مناطق حرکت اسلامی به دعوت رهبران این حزب به یکی از خانه‌ها برای ناهار رفتیم. در آن جا حجت‌الاسلام جاوید معاون آیت‌الله محسنی و وزیر برنامه‌ریزی به ما پیوست. ایشان از وزیران شیعی‌ی حکومت است و در غیاب ریاست جمهور ریاست هیأت وزیران را به عهده می‌گیرد. در مورد موقعیت حکومت و وضعیت آن در آینده و همچنین روابط احزاب شیعی صحبت شد.

پس از صرف ناهار به دیدار آقای اکبری که حالا ریاست کمیسیون سیاسی حزب شیعی وحدت را به دست گرفته است و از افراد فاضل و متقی در این حزب و در میان شیعیان افغانستان است، رفتیم. فرصت اندک بود اما هر دقیقه‌ی آن آموزنده بود. او تنها کسی است که می‌توان با تکیه بر گفته‌هایش به نحوی بی‌طرفانه بسیاری از گفته‌های آقای مزاری و اصولاً حرکت‌های جناحی از رهبری حزب وحدت را که گرد آقای مزاری جمع شده است، درست سنجید و تصویری از موقعیت شیعیان در افغانستان به دست آورد. مردی است معتدل و آرام که فروتنی از سر و رویش می‌بارد. محتاط است و خوددار. به وحدت حزب وحدت دلبسته است و با وجود همه‌ی اختلافات نمی‌خواهد این حزب از هم بپاشد. با آن که جانش در خطر بوده است و از نزدیکانش تعدادی کشته شده‌اند با این حال سعی دارد حزب را یعنی همبستگی سازمانی اهل تشیع را پاس بدارد و از راه اصلاح حزب به آرمانهای خود دست بیابد. آقای اکبری شرح مفصلی از رویدادهای افغانستان و اختلافات حزب وحدت از زمان به قدرت رسیدن مجاهدین می‌دهد و روشن می‌دارد که آقای مزاری همواره بسیاری چیزها را از رهبری حزب پنهان می‌داشته و تصمیمات فردی و غیرسازمانی می‌گرفته است. وقتی به همه‌ی این مطالب گوش فرا می‌دهم و گفته‌های مختلف را باهم می‌سنجم نگرانی‌هایی در من به وجود می‌آید که متأسفانه نمی‌توانم این جا به شرح آنها بپردازم.

از مقر آقای اکبری که محافظت شده است بیرون می‌آیم تا به میهمانخانه بروم. در برابر در اقامتگاه مدتی در انتظار یک وسیله‌ی نقلیه می‌مانم. امکانات آقای اکبری محدود است. زندگی و مجموعه‌ی پیرامونی او ساده است. سر کوجه یک تانک روسی ایستاده است. چند نفر از نظامیان آقای اکبری موتور تانک را درآورده‌اند و سرگرم تعمیر آن هستند. با مهارت به موتور تانک ور می‌روند تا بتوانند باز آن را به کاراندازند. این نوع از مهارت‌ها را مجاهدین در طول نبرد با روسیان آموخته‌اند و حالا در دورانی دیگر از دانشی که به بهای جان فرزندان این کشور به دست آمده است بهره می‌گیرند. شاید این افراد حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشته باشند اما خوب می‌دانند چگونه از سلاح‌های پیچیده استفاده کنند و پس از تعمیر باز به کار اندازند. سواری آقای اکبری و محافظی به نزدیک ما می‌آید و به سوی میهمانخانه راه می‌افتیم. حالا محافظان از ما می‌خواهند که این وسیله را پس از رسیدن به هتل همراه با محافظان دولت بازپس فرستیم. معلوم است که حفظ امنیت این افراد و همچنین بازگشت به قرارگاه آغازین نیازمند تمهیداتی است. از راننده می‌پرسم چه مشکلی بر سر راه شما وجود دارد. می‌گوید منافقین دشواری ایجاد می‌کنند. اشاره‌ای است به افراد زیر نظر آقای مزاری.

در میهمانخانه با میر ویس جلیل خبرنگار بی‌بی‌سی قرار دارم. با چند دقیقه تأخیر می‌رسم. او به من گفته بود که می‌خواهد مصاحبه‌ای با من داشته باشد. در سرسرای میهمانخانه او را با یک اروپایی می‌بینم. پس از معرفی متوجه می‌شوم که ویلیام ریو خبرنگار انگلیسی بی‌بی‌سی است. همه به اتاق من می‌آیند. به جای مصاحبه در آغاز گفتگویی طولانی درمی‌گیرد. با آن که هر دو مقیم کابل هستند مرا با پرسش‌های خود خسته می‌کنند. بیشتر ویلیام ریو است که می‌پرسد. سعی می‌کنم او را

متوجه کنم که خبرنگاران می‌توانند نقشی در برقراری صلح داشته باشند. انعکاس وسیع حضور من در کابل و اصولاً در افغانستان توجه آنان را برانگیخته است تا مرا بشناسند. ویلیام ریو گفت در ایران بوده است. گویا در یکی از شرکت‌های مربوط به معدن فعالیت داشته است. از تاریخ معاصر افغانستان و خصالت سازمان‌های سیاسی این کشور می‌گویم و می‌گویم اگر این حکومت مطابق خواست مخالفان بی‌آن که حکومت بعدی به وجود بیاید، کنار برود یا به اصطلاح استعفا بدهد جنگ و خونریزی بر اثر ایجاد خلاء قدرت به مراتب بیشتر می‌شود. اگر چنان‌که همه‌ی رهبران فعلی دولت تأکید می‌کنند انتخابات آزاد انجام بشود آن وقت دیگر کسی بهانه‌ای برای به دست گرفتن سلاح نخواهد داشت. شب قبل احمد شاه مسعود نظریاتش را در مورد برگزاری انتخابات با صمیمیت و صداقت و با تفصیل فراوان برایم شرح داده بود. دیگر رهبران مهم حکومتی نیز همه بر این امر یعنی برگزاری انتخابات تأکید داشتند. به آقای ریو گفتم در چنین حالتی غرب دیگر چه می‌تواند بگوید؟ گفتم هر جا که معضل سیاسی وجود دارد غربیان می‌گویند انتخابات باید برگزار شود ولی در این جا که حکومت چنین چیزی را آرزو می‌کند هیچ یک از رسانه‌های غربی آن را درست گزارش نمی‌کند. گفت آخر در چنین اوضاعی نمی‌توان انتخابات را برگزار کرد، جنگ در جریان است و چنین امکانی به وجود نخواهد آمد. با دقت برایش توضیح دادم و گفتم در بیشتر نقاط کشور صلح برقرار است و آسان و بی‌دردسر می‌توان این کار را به ثمر رساند. در چند نقطه هم که جنگ است می‌توان با تدارکاتی برای یک روز با کمک جهانی آتش بس به وجود آورد و انتخابات را راه انداخت یا حداقل آن که انتخابات این چند نقطه را دیرتر برگزار کرد. به من گفت می‌گویند شما طرفدار خراسان بزرگ هستید. متوجه شدم که این سخن باید از همراهش باشد. گفتم من نه تنها طرفدار چنین اصطلاحی نیستم بلکه نوشته‌های من گواه آن است که سخت طرفدار حفظ مرزهای موجود در منطقه‌ام و برعکس از نظر سیاسی و عقیدتی مخالف تجزیه‌ی افغانستان هستم. گفتم تجزیه‌ی افغانستان منطقه را به آشوب می‌کشاند و این کار از نظر تمدنی هم به سود مان نیست. فوری حرف خود را در لابلای گفته‌هایش پس گرفت. گفتم کسانی که اصطلاح خراسان بزرگ را هر چند هم صمیمانه و از سر عشق به این تمدن رواج می‌دهند در اساس رویایی را می‌پروراند که نه تنها با واقعیت‌های منطقه نمی‌خواند بلکه جدایی‌های تازه‌ای را هم می‌تواند دامن بزند. تازه من دیده‌ام که این اصطلاح امروز در افغانستان بیشتر از ایران طرفدار دارد. از این گفتگو سخت خسته شده بودم. در اتاق کناری چند نفر برای دیدن آمده بودند که به ناچار رفتند. در بیشتر این مدت میر ویس جلیل سکوت کرده بود. به هر حال به هر دویشان فهماندم که بی‌بی‌سی گزارش‌های درستی از منطقه پخش نمی‌کند. آخر سر میر ویس جلیل دستگاه ضبطش را درآورد و خواست با من مصاحبه بکند. در آن موقع صدای موشک‌ها در نزدیکی ما به گوش می‌رسید. گفت شما با این وضع فکر می‌کنید باز هم برگزاری انتخابات چاره‌ی درستی است. گفتم بله و توضیحات خود را به اختصار تکرار کردم. البته او این مصاحبه را پخش نکرد که خود این نیز نشانه‌ی تأیید حرف‌های من بود راجع به نقش خبرگزاری‌ها. در افغانستان و میان شهروندان این کشور دو گونه تبلیغ علیه من دامن زده می‌شود یکی از همین گونه‌ای که آقای ویلیام ریو ناقل آن بود و دیگری مطالبی که از طریق دستگاه‌های رسمی خود ما در اتاق‌ها و راهروهای وزارتخانه‌ای و مطالعاتی رواج داده می‌شود. دگراندیش بودن من را هم عیب من جلوه می‌دهند.

وقتی به ایران رسیدم شنیدم که میر ویس جلیل را به طرز وحشتناک و دلخراشی بی‌رحمانه کشته‌اند. او جوان بود و آرزوها داشت. در یکی از روزها که یک خبرنگار ایتالیایی را نزد آقای حکمتیار برده بوده است، پس از بازگشت تعدادی مرد نقابدار او را از ماشین پیاده کرده‌اند و روز بعد جنازه‌اش را یافته‌اند که بیست یا بیست و پنج گلوله به سویش شلیک شده بوده است. از این مرگ

دلخراش سخت متأثر شدم. چنین وضعی می‌تواند برای هرکس در آن شرایط رخ بدهد. من با گزارشهای او موافق نبودم. مانند برخی دیگر از خبرنگاران همین دستگاه یا درست‌تر بگویم بیشتر مانند خبرنگاران غربی نوعی گزارش می‌داد که متأسفانه جز ترویج جنگ در افغانستان چیزی نمی‌تواند به بار بیاورد. بخش پشتون بی‌بی‌سی اندیشه‌های ضد حکومت کنونی را نسنجیده پخش می‌کند و به نوعی، تبدیل به رادیوی مخالفان حکومت کنونی گشته است که بی‌تردید چنین برنامه‌هایی با ادعاهای بی‌بی‌سی در مورد رعایت بی‌طرفی نمی‌خواند. بخش فارسی در قیاس با بخش پشتون از تعادل به مراتب بیشتری برخوردار است اما حکایت از عدم تسلط به مسائل افغانستان دارد و در موارد زیادی تحت تأثیر اخبار جهانی غرب به افغانستان می‌پردازد که این نیز مایه‌ی تأسف است. با این حال باید گفت که در نبود یک رادیوی سراسری تنها خبرگزاری وسیع در این کشور همین بخش فارسی بی‌بی‌سی است. پس از آن بخش دری صدای آمریکا نفوذ دارد و بعد هم بخش پشتون بی‌بی‌سی، البته به میزانی بسیار محدود. یعنی محدود به مناطقی معین. با آن که ایران یک رادیوی دری در مشهد دارد ولی این رادیو شنوندگان زیاد ندارد. عده‌ای از مهاجران که با ایران سروکار دارند آن را می‌شنوند ولی نه همه. شاید بتوان گفت که رادیوی روزانه‌ی ایران بیشتر از این رادیوی اختصاصی شنونده دارد. آن هم به علت این که سراسر روز برنامه پخش می‌کند و در نتیجه به سبب نبود برنامه‌ای دیگر در این ساعات می‌تواند شنوندگانی را به خود اختصاص دهد، البته در مناطقی که صدای آن به گوش می‌رسد. اگر رادیوی ایران اخبار دقیق و موسیقی بیشتر می‌داشت و برنامه‌های جالب برای منطقه و به خصوص برای افغانستان، و البته اگر رفتار درستی نیز نسبت به مهاجران در پیش گرفته می‌شد آن وقت می‌توانست نقش مهمتری داشته باشد. درباره‌ی سیاست ایران در افغانستان باید روزی جداگانه بنویسم. این جا فقط به اشاره می‌آورم که بسیاری در کابل از رفتارها و سیاستهای نخستین سفیر ایران در این کشور ناخرسندند و بسیاری از بدفهمیهای جاری را نیز ناشی از آن زمان می‌دانند. به هر حال در کابل کوشیدم توجه مسئولان را به ایجاد یک رادیوی سراسری و اهمیت آن جلب کنم. درست نیست که سر نوشت یک کشور به دست خبرگزاریها و رسانه‌های خارجی بیفتد.

بسیاری از قرارهایم در کابل به هم می‌خورد. خیلی‌ها را به سبب کوتاه بودن زمان نمی‌توانم بینم. سفر طولانی شده است و در هرات نیز قرار است بالاخره کنفرانس شروع شود. به ناچار دیدارهایم را نیمه‌کاره می‌گذارم و به فکر بازگشت می‌افتم. جوانی در آن میان می‌آید که ترتیب بازگشت مرا بدهد. قرار می‌شود که با هواپیمای شنبه به هرات برگردم. کسی به من از نوع هواپیما اطلاعی نمی‌دهد تا بتوانم موافقت یا مخالفت خود را بیان کنم. به این خیال هستم که حداقل مانند هواپیمایی است که از هرات با آن آمده‌ام. شب را در زیر صدای مستمر موشک اندازیه‌ها می‌گذرانم. سحر با خستگی بسیار از خواب برمی‌خیزم. تدارک کارها برای رسیدن به فرودگاه بسیار بد است. جوانی که قرار بود ترتیب کارها را بدهد از فرصت حضور من بهره گرفته بود ولی کارهایش منجر به آشفتگی ناخوشایندی شده بود. این جریان باعث شد که تمام کارها به هم بریزد و نتوان در هواپیما جایی مناسب پیدا کرد. فکر می‌کنم این هواپیما ۱۲ بود. در میان آن یک تانکر بنزین قرار داشت که به هنگام بازگشت به هرات خالی بود. اما بوی بنزین در هواپیما چنان پیچیده بود که سرگیجه به بار می‌آورد. در اتاق کوچکی که قبل از اتاق خلیان بود به اتفاق آقای عبدالحی خراسانی وابسته‌ی فرهنگی سفارت افغانستان که محبت می‌کرد جای داده شدیم. در این فضای تنگ بیش از بیست نفر دیگر زن و مرد و بچه‌ی خردسال پیش از ما روی زمین و دو نیمکت کوچک نشسته و دراز کشیده بودند. فقط توانستم جایی برای گذاشتن دو پای خود پیدا کنم. هرگونه حرکتی از من سلب شده بود.



آقای اکبری (رییس کمیسیون سیاسی حزب وحدت) و دکتر چنگیز پهلوان

هوایما که به پرواز درآمد دستگاه تهویه‌ی هوا به کار نیفتاد. به تدریج هوا کم می‌شد و دشوار می‌شد نفس کشید. خود را به زحمت به نگهبان مسلح جلوی اتاق خلبان رساندم. جوانی بود که مدتی از دوران مهاجرت را در کرج گذرانده بود. به من محبت کرد و در اتاق را قدری باز گذاشت تا بتوانم کمی از هوای خنک آن قسمت استفاده کنم. فرصهای قلب نیز به دادم رسید و توانستم با این ترتیب سلامت به هرات برسم. بعد شنیدم که در برخی از پروازهای این نوع از هوایماها مسافرانی نیمه جان یا حتی مرده به مقصد می‌رسند.

صبح روز بعد در هرات به دیدار امیر اسماعیل خان رفتم. در مقر فرماندهی نظامی بود. مانند همیشه محبت کرد. از سفر کابل قدری برایش گفتم. چند نفری از سران پشتو در انتظار او در اتاق نشسته بودند. در مورد کوششهای امیر اسماعیل خان صحبت شد که اگر کنفرانس هرات به ثمر ننشیند برای همه بد خواهد شد و کشور از این راه آسیب خواهد دید. گفتم سازمان ملل به نظر من قصد همکاری ندارد. میانجیگران سازمان ملل در جست و جوی راه‌هایی هستند که موقعیت شخصی خود را تحکیم کنند و همزمان بتوانند نظریات خاصی را که به هر حال مورد پسند غربیان هم باشد به واقعیت در آورند. صحبت‌های دیگری هم پیرامون مجمع کردیم. گفتم من مدتی است در این جا مانده‌ام و گرفتاریهایی در تهران دارم که اگر اجازه بدهید بروم. گفتم چند روز دیگر بمانید که مجمع شروع شود بعد اگر خواستید آن وقت بروید. گفتم امر شما را اطاعت می‌کنم. در همین روز پس از دیدار من باز پیش - جلسه‌ی مجمع هرات در مسجد جامع برگزار شد. من ترفتم ولی شنیدم امیر اسماعیل خان سخنرانی موثر و دردناکی کرده است. به حاضران از کوششهایی که در جهت برهم خوردن مجمع هرات می‌شود اطلاعات دقیقی داده است. از این که نتوانسته بودم به این جلسه بروم متأسف شدم. در همین جلسه در ضمن اسماعیل خان بخشی از نامه‌ی سازمان ملل را خوانده

بوده است که بیانگر تمایل صریح این سازمان به شرکت آقای دوستم در جلسه بوده است. گویا جلسه سخت تحت تأثیر این سخنان قرار گرفته بوده است.

عصر حاج آقا مصباح و یک پزشک آمدند به دیدنم. حاج آقا مصباح وزیر مشاور است در هیأت وزیران و در ضمن معاونت وزارت فرهنگ راهم به دست دارد. از شیعیان افغانستان است. مردی است روشن بین با وسعت نظر. به مسائل جاری نظری در حوزه‌ی حکومت اسلامی در ایران علاقه دارد و آنها را دنبال می‌کند. پزشک مرا شام دعوت کرد به خانه‌اش ولی به سبب خستگی عذر خواستم. برخی از تحصیلکردگان و بخشهایی از طبقه‌ی متوسط در افغانستان از وضع کنونی ناخرسندند و خواستار آزادیهای فردی بیشتری هستند که یادآور برخی امکانات دوران پیش از پیروزی مجاهدین است. متأسفانه اینان موقعیت تاریخی کشور را در نظر نمی‌گیرند و تشخیص نمی‌دهند که هر چند دشوار ولی به ناچار باید این دوره‌ی تازه را با موفقیت پشت سر گذاشت تا بتوان برخی از آزادیهای فردی را در جامعه از پستوانه‌ی وسیعی برخوردار ساخت. طبقه یا قشری که برای آزادیهای مورد نظر خود مبارزه نکند نمی‌تواند از گروه‌های دیگر اجتماعی که دیدگاه‌های دیگری دارند انتظار داشته باشد که این آزادیها را برایش به ارمان بیاورند. سیر تحول اجتماعی در ایران از ۵۷ تا حال می‌تواند از این نظر تجربه‌ای مناسب برای فهم تحولات مشابه در منطقه باشد. میزان، عمق و استمرار بخشیدن به آزادیهای فردی بستگی دارد به این که طبقه یا گروه‌های اجتماعی خواستار این آزادیها در جامعه پا گرفته باشند و از این گذشته تمایل و توان آن رایباند که برای این آزادیها دست به مبارزه بزنند و صادقانه حاضر باشند از منافع شخصی خود برای رواج این آزادیها بگذرند.

روز بعد به کتابفروشی رفتم. در تمام شهر شایعات زیادی راجع به بدرفتاری با مهاجران افغانستان در اردوگاه سفید سنگ در نزدیکی فریمان مشهد بر سر زبانهاست. اخبار پخش شده در هرات بسیار ناخوشایند است و برای من به حیث یک ایرانی و همفرهنگ با این مردم بسیار دردناک است. هربار که از جلوی کنسولگری ایران می‌گذرم صفی طولانی از متقاضیان ویزا می‌بینم. این مردم سالها در ایران بوده‌اند و طبیعی است که آسان نمی‌توانند از کشور ما دل بکنند. یکی از هراتیان به من می‌گفت من در ایران عزیزانم را به خاک سپرده‌ام چگونه می‌توانم آنان را فراموش کنم؟ به هر وسیله که باشد باید سر خاکشان بروم. صدور روایید ایران تبدیل شده است به یک کار سیاسی - اجتماعی بی در نظر گرفتن علائق فرهنگی میان مردم دو کشور و دورنگری لازم.

دنباله‌ی دور دوم ایجاد مشروعیت

روز چهارشنبه ۲۹ تیر ۷۳ بالاخره پس از یک تدارک و تحمل طولانی، نشست هرات در تالار بزرگ ولایت برگزار شد. این تالار را استاد مشعل هنرمند برجسته‌ی هرات آراسته است. در این جا ما شاهد چند هنر استاد مشعل و شاگردان او که اجرای برخی کارها را به عهده دارند، هستیم. از خطاطی و گچبری می‌بینیم تا تصویرها و انواع نقاشیهای دیواری.

ساعت نه صبح نشست هرات آغاز می‌شود. تالار پر است از نمایندگان مردم افغانستان از ولایات و از خارج کشور. شماری از شخصیتهای رژیم پادشاهی نیز شرکت دارند. فرض اعلام نشده بر این است که تمام شرکت کنندگان در گذشته با تجاوز روسیه مخالف بوده‌اند. افغانستانیانی خارج از کشور با هزینه و با تدارک بسیار در این نشست شرکت داده شده‌اند. در میان آنان چهره‌های معروفی چون دکتر یوسف یا دکتر محمدهاشم مجددی را می‌بینیم. گویا صد و پنجاه نفر یا بیشتر از خارج آمده‌اند. یکی از چهره‌های جلب کننده‌ی توجه در میان این گروه فرزند امان‌الله خان پادشاه افغانستان در دوران آغازین قرن میلادی حاضر بود که نوآورها و نوسازیپایش بحرانهایی در جامعه

به بار آورد.

اجلاس با سخنرانی پرشور و سنجیده‌ی امیر اسماعیل خان شروع می‌شود. او گفت کسانی که در این اجلاس شرکت نمی‌کنند هیچ دلیلی ندارند. آنان ناتوانند و می‌دانند در میان ملت ما جایی ندارند. اسماعیل خان گفت بر اثر جهاد افغانستان کشورهای همسایه‌ی ما امروز احساس امنیت می‌کنند ولی حالا که مجاهدین به پیروزی رسیده‌اند از اردوی (= ارتش) ما می‌هراسند و جنگ ناخواسته‌ای را بر کشور ما تحمیل می‌کنند. اشاره‌ی او بیشتر متوجه پاکستان بود. در ادامه‌ی سخنانش خواست نشان دهد که جنگ کنونی با کمک خارجی است که ادامه می‌یابد و به نوعی تحمیلی است. او نشان داد که نباید این جنگ را به زبان متداول یک جنگ داخلی قلمداد کرد. در سخنانش تأکید فراوان گذاشت بر نقش مجاهدین افغانستان در شکست دادن شوروی و اهمیت این امر برای منطقه. پیروزی شوروی می‌توانست خطری باشد برای خلیج فارس و دستیابی این کشور را به آبهای گرم ممکن سازد. او به خط دیورند و راه غرب به مشهد اشاره کرد تا کشورهای همسایه را متوجه سازد که چه خطری از کنارشان دفع شده است. اسماعیل خان باتشکیل حکومت افغانستان در داخل کشورهای پاکستان، عربستان و ایران پا به کمک این کشورها مخالفت کرد و خواستار آن شد که حکومت افغانستان در داخل خود کشور و براساس اراده‌ی مردم این کشور شکل بگیرد. در پس هریک از نکته‌هایی که او می‌گفت معنای بسیار نهفته بود و به بحثهای مختلف در میان گروههای مختلف اشاره داشت که شرح همه‌ی آنها فرصت بسیار می‌خواهد. در میان سخنرانی گاه برخی از شرکت‌کنندگان برمی‌خاستند و با سر دادن شعارهای مناسبی حاضران را به تأیید مطالب سخنران فرا می‌خواندند. بدین ترتیب جلسه شور و هیجان خاصی می‌یافت و همه را در یک آن در فضایی گرم و صمیمانه شریک می‌ساخت. این حرکات همه خودانگیخته بود و اثری از سازماندهی پیشینی در آن مشاهده نمی‌شد تا نمایی ساختگی و زنده به بار آورد.

پس از سخنرانی امیر اسماعیل خان و سرودهایی که دسته‌ی کودکان خواندند، قاری بابا از رهبران برجسته‌ی پشتون از غزنی به زبان پشتو سخنرانی کرد. او که مرد مذهبی و مجاهدی است برجسته، در همان حال خطیبی است دست اول که می‌تواند با کلام ساده و گیرایش حاضران را به پشتیبانی از اندیشه‌هایش جذب کند. پس‌انتر حجت‌الاسلام مصباح که پیشتر از او یاد کردم پشت میز خطابه قرار گرفت و از فکر حکومت دموکراتیک دینی دفاع کرد. اینها همه نشانگر ارتباط جدی میان دو فرهنگ بود. یکی از شخصیت‌های حاضر یعنی آقای مجددی که از خویشان نزدیک آقای صبغت‌الله مجددی است، با سخنان آقای مصباح مخالفت کرد و نشان داد که جامعه‌ی سنتی مذهبی به آسانی پذیرنده‌ی چنین مباحثی نیست.

بعد دکتر محمد یوسف سخنرانی کرد. او در زمان ظاهر شاه صدراعظم کشور بود و آزادیهای در آن وقت در افغانستان برقرار شد که به درگیریهایی انجامید. در باره‌ی او بسیار خواننده بودم و از این که او را می‌دیدم خوشحال بودم. می‌خواستم بدانم شخصیت‌های آن دوران چگونه افرادی بوده‌اند. او تشکر کرد از میزبانان و از این که توانسته است این فرصت را بیابد که در چنین جلسه‌ای شرکت کند. گفت خوب‌تر می‌بود که روسای تنظیمی در این جا شرکت می‌کردند. گفت این یک اجتماع بزرگ و باعظمت است و تأیید کرد که امیر اسماعیل خان مستقلانه عمل می‌کند. بعد به جنگ‌های جاری اشاره کرد و خواستار خاتمه یافتن این جنگ‌ها شد. گفت ملت افغانستان از این جنگ داخلی زیان می‌بیند. سرآخر بسیار سنجیده رو به فرماندهان جهادی کرد و گفت شما سلاح دارید و ما اندیشه.

پس از او بلافاصله قاری بابا رهبر غزنی بلند شد و در اعتراض به بخشی از سخنان دکتر



آصف باختری



پیر اوبه

یوسف گفت اگر این جنگ بین افغانستانیان می‌بود ما سلاح بر زمین می‌گذاشتیم ولی چون این جنگ از خارج تحمیل شده است و بین افغانستانیان نیست تا موقعی که علیه ما می‌جنگند ما هم می‌جنگیم.

آقای ابلاغ یکی از استادان دانشگاه که در منطقه تدریس می‌کند بلند شد و خواستار دعوت مجدد از رهبران شد. گفت یک دعوت عام بدهیم و بگوییم که این دعوت از طرف ملت افغانستان است. شرکت کنندگان به او پاسخ دادند. واقعیت این بود که امیر اسماعیل خان تا حال چندبار نمایندگانی به پاکستان فرستاده بود تا رهبران مقیم آنجا را هم راضی به شرکت در جلسه بکنند. پاسخ منفی که نداده بودند هیچ حتی امکان شرکت خود را به طور ضمنی مطرح ساخته بودند. بیشتر وقت می‌جستند تا آن که بخواهند صمیمانه اقدامی بکنند. در همان هنگام دو هیأت با رهبران در پاکستان مشغول مذاکره بود. دکتر شمس معاون وزارت خارجه از یکسو و سه نفر دیگر مرکب از علاءالدین خان فرماندهی نظامی جنوب غرب و والی پکتیا و یک نفر دیگر. جلسه‌ی روز اول با موفقیت به پایان رسید. هیچ کس فکر نمی‌کرد اجلاس هرات با این تعداد و با این شکوه برگزار شود.

روز دوم، پنجشنبه ۳۰ تیر پس از مراسم آغازین دکتر هاشم مجددی اولین سخنران بود. او هم تأکید کرد که فیصله‌های بیرون از افغانستان اراده‌ی غیر خودی است و به سود مردم افغانستان نیست. او خواستار آن شد که شرکت کنندگان از فیصله‌های این جلسه دفاع بکنند. اجلاس هرات را یک اجلاس خودی و درون افغانستانی دانست و از آن دفاع کرد. جو جلسه به تدریج مخالفت با رهبران سیاسی جهادی را به نمایش درمی‌آورد. این نخستین بار بود که به این حد و با این شدت با رهبران احزاب سیاسی در افغانستان مخالفت می‌شد. احساس عمومی این بود که رهبران به پاکستان و اصولاً خارج از افغانستان تکیه می‌زنند و منافع مردم این کشور را در نظر نمی‌گیرند.

پس از او آقای رویین، والی تخار پشت میز خطابه قرار گرفت تا فیصله‌ی کمیسیون سیاسی را

قرائت کند. کمیسیون سیاسی که پیش از آغاز رسمی اجلاس شروع به کار کرده بود قطعنامه‌ای به کنفرانس پیشنهاد کرد. بنابراین قطعنامه می‌بایست کمیسیونی تشکیل گردد تا لویه جرگه‌ی (در این جا به معنای مجلس شورای منتخب مردم) افغانستان را تدارک ببیند و سرنوشت نهایی این کشور را تعیین کند و قانون اساسی آن را تدوین کند و زعیم کشور را برگزیند. محتوای اصلی این قطعنامه به شرح زیر بود:

- ترکیب اعضای این کمیسیون برگزارکننده‌ی انتخابات چنین پیشنهاد شده بود: از هر ولایت یک نفر به عنوان نماینده، از احزاب جهادی یک نماینده، از نهادهای اصلاحی یک نماینده، پنج نفر از استادان دانشگاه‌ها، سه نفر از حقوقدانان، از قضات سه نفر، از اهل خبره‌ی خارج از کشور سه یا پنج نماینده. در این ترکیب تا آخر جلسه تغییرات اندکی داده شد که نتوانستم درست یادداشت بردارم. اما اساس پیشنهاد این بود که در کمیسیون یادشده ولایات، احزاب و نهادهای اجتماعی و افراد خارج از کشور شرکت داشته باشند تا همه بتوانند بر امر برگزاری انتخابات نظارت کنند که این بهترین پیشنهاد بود. اولاً آن که همه می‌دانستند والیان ولایات را مردم انتخاب کرده‌اند، نه دولت، دیگر آن که حق انحصاری تصمیم‌گیری از دست رهبران احزاب بیرون می‌آمد ولی به آنان امکان شرکت در تصمیم‌گیریها داده می‌شد. و بالاخره آن که نهادهای حقوقی و اجتماعی حق می‌یافتند در کار بقیه نظارت داشته باشند و حتی رأی بدهند. همه‌ی اینها حکایت از ایجاد امکانات دموکراتیک می‌کرد تا انتخابات در شرایطی برابر و با نظارت همه برگزار گردد. در ضمن کمیسیون از سازمان ملل و کنفرانس اسلامی نیز خواسته بود بر جریان انتخابات نظارت کنند. ولی مشکل این جا بود که شماری از احزاب و گروه‌ها خواستار برگزاری انتخابات نیستند، اینها می‌خواهند تمامی تصمیم‌گیریها به دست رهبران احزاب باشند تا بتوانند در آن جا با سازش و بند و بست برای خود و طرفدارانشان امتیازات ویژه‌ای به دست آورند. ولی تجربه‌ی دوره‌ی اخیر نشان داده بود که دیگر نمی‌توان سرنوشت افغانستان را به تنهایی به دست این گروه از رهبران سپرد. تنها رأی مردم می‌توانست و می‌تواند این مشکل را حل کند که در حال حاضر دولت بیش از همه به این راه حل دلبستگی نشان می‌دهد. با رأی مردم این امکان به وجود می‌آید که روند ایجاد مشروعیت از کمال برخوردار شود و این روند به غایتی مناسب و ماندگار دست بیاید.

یکی از پیشنهادهای کمیسیون که اگر تحقق بیاید می‌تواند چهره‌ی افغانستان را دگرگون سازد این بود که از هر پانزده هزار نفر از جمعیت یک نماینده برای شرکت در مجلس آینده انتخاب شود. بدین ترتیب همه‌ی گروه‌های اجتماعی به خصوص اقلیتها در ساختار مجلس شرکت خواهند داشت. پس از پایان جلسه قرار شد روز بعد که جمعه باشد همگی استراحت کنند. در ضمن امیر اسماعیل خان می‌خواست باز به رهبران سیاسی فرصت بدهد تا اگر بخواهند بتوانند در این نشست سهم بگیرند.

در این میان تا شروع جلسه‌ی بعد فرصتی پیش آمد و توانستم به فرمانداری «اوبه» به دیدار پیر اوبه بروم. او از رهبران مذهبی مشهور این ناحیه است و اعتبار عرفانی و دینی خاص دارد. مردی است متواضع و فروتن که گرچه با حکومت موافق نیست اما این نکته را آشکارا بر زبان نمی‌راند. حالا بیشتر سرگرم رواج مسلک عرفانی خاص خود است که شاخه‌ای از نقشبندیه به حساب می‌آید. به مسجد و کلاس درس در آن جا رفتم. محبت بسیار کرد. دوستان مشترک زیادی داریم. از آنان و از وضع فعلی صحبت کردیم. بسیار محتاط بود. پشتون تبار است و با آن که بیشتر پیروانش این زبان را نمی‌دانند ولی مانند بسیاری دیگر از کسان در افغانستان که همواره سعی می‌کنند مشروعیت خود را از پشتونان بگیرند، او نیز به این جهت تمایل دارد بی‌آن که صریح بر زبان بیاورد. فرقه‌های عرفانی



چنگیز پهلوان و برهان‌الدین ربانی

۶۰

در افغانستان می‌توانند، به هر حال، به تقویت مشترکات فرهنگی میان دو کشور کمک برسانند چنان چه رفتارها و سیاستهای مناسبی در قبال آنان وجود داشته باشد و بالاتر از همه این که به این فرقه‌ها احترام گذاشته شود. مردم افغانستان از هر تبار و تیره‌ای که باشند به نوعی با ما پیوند و بستگی دارند. این ما هستیم که باید بتوانیم تنوع فرهنگی این کشور را بپذیریم و به این تنوع ارج بنهیم.

شنبه اول مرداد اجلاس هرات کار خود را پی گرفت. در آغاز جلسه علاءالدین خان، قوماندان قول اردوی حوزه‌ی جنوب غرب گزارش فعالیت‌های هیأتی را داد که به پاکستان رفته بود تا رهبران احزاب سیاسی را جهت شرکت در کنفرانس به هرات دعوت کند. او گفت: یک هیأت هجده نفری مرکب از والیان و تعدادی از فرماندهان و شماری از شخصیتها به اسلام‌آباد رفتند. با محاذ ملی و حرکت انقلاب اسلامی صحبت‌هایی صورت گرفت. اول به طور انفرادی، بعد جلسه‌ی مشترک داشتیم. برای بار آخر هیأت به اسلام‌آباد رفت و از رهبران دعوت کرد تا در اجلاس هرات شرکت کنند. از چندماه به این طرف از طرف امارت حوزه‌ی جنوب غرب سفرهایی به کابل و پیشاور شده است. رهبران پیشنهاداتی داشتند. می‌گفتند مجلس هرات هیچ تصمیمی اتخاذ نکند. دیگر این که در کمیسیونها دو نفر از آنان باشد. سوم این که سیصد نفر از طرف تنظیمات در شورای هرات شرکت کنند. و بالاخره آن که ریاست شورای هرات و کمیسیونها به رهبران واگذار شود. علاءالدین خان به آنان گفته بوده است مقداری از نظرات شما تأمین است ولی منصفانه نیست که از قبل ریاست شورا و کمیسیونها را واگذار کنیم. و این در حالی بود که این شورا برقرار بود و فرض بر این بود که خود نسبت به سرنوشت خود تصمیم بگیرد. اینان سرآخر گفته بودند یکشنبه می‌رویم کابل و از آن جا یا خود می‌آییم یا نماینده روان می‌کنیم. بعد گفت با حضرت صاحب صیغت‌الله مجددی هم ملاقات داشتیم که قول داد در شورای هرات شرکت کند. حضرت مجددی گفته بود تا شنبه یا یکشنبه منتظر

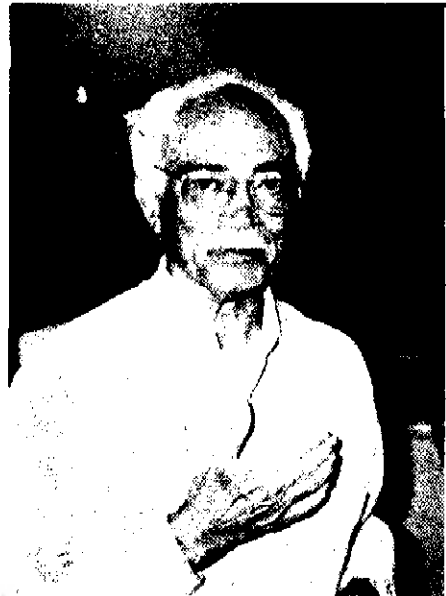
من بمانید. با مولوی یونس خالص هم دیدار کرده بودند. ایشان سه مطلب را عنوان کرده بودند. اگر دوران حکومت استاد ربانی به پایان نرسیده است چرا این شورا را دعوت کرده‌اید؟ دیگر آن که اگر این دوران به پایان رسیده است به من بپویندید که خود را رئیس جمهور اعلام کرده‌ام. و سوم این که چرا از مهاجران افغانستان از خارج برای شرکت در این شورا دعوت کرده‌اید؟

این گزارش به همهی شرکت کنندگان نشان داد که رهبران در گفتار و کردار خود جدی نیستند و نمی‌توان به آنان تکیه زد یا در انتظارشان اجلاس هرات را ناکام گردانید. اینان از روبه‌رو شدن با این اجلاس دوری می‌جستند تا پاسخگو نباشند. از این گذشته علاءالدین خان گفت دیداری داشته است یا نماینده‌ی سازمان ملل. با آن که هیأت صلح سازمان ملل آشکارا از اجلاس هرات پشتیبانی نمی‌کرد قبول کرده بود که نماینده‌ای به هرات بفرستد. کنفرانس اسلامی هم پذیرفته بود در هرات شرکت کند. سفیران فرانسه، انگلستان، آلمان و روسیه هم قبول داده بودند پیام کنفرانس هرات را به کشورهایشان انتقال دهند ولی در همان حال خواسته بودند بدانند اگر بخواهند به این شهر بیایند هرات تا چه میزان از امنیت برخوردار است. از این گذشته در مورد شرکت آقای دوستم در این کنفرانس پرسش کرده بودند. علاءالدین خان در پاسخ گفته بود است همه چیز در هرات روبه‌راه است و امنیت را می‌توان با تقویت نیروی هوایی برقرار کرد ولی چون دوستم یک میلیشا بوده است، کنفرانس هرات حاضر نیست او را بپذیرد. در پایان علاءالدین خان گفت من فکر می‌کنم در اوضاع افغانستان مداخلاتی وجود دارد و عده‌ای فکر می‌کنند سرنوشت افغانستان باید از بیرون از این کشور تعیین شود. اینان بر این باورند که مردم افغانستان خوار و ذلیل هستند. او که مردی نظامی و آرام است، سپس افزود که ما باید این شهامت را داشته باشیم که سرنوشت خود را در داخل افغانستان تعیین کنیم و اجازه ندهیم در کارهایمان دخالت بشود. ما نباید اجازه دهیم سرنوشت ما بیرون از مرزهای کشور تعیین شود. سخنان او با استقبال فراوان روبه‌رو بود. اما جلسه به خصوص هنگامی پر شور شد که والی جوان پکتیا، مولوی صاحب عبداللطیف منصور که از پشتونان سرشناس کشور است پشت میز خطابه قرار گرفت و به زبان پشتو گزارش سفر و عضویت خود را در هیأت اعزامی به پاکستان داد. او گفت در مدت اقامت در پاکستان از طرف مسئولان این کشور با او تماس گرفته شد تا به هرات باز نگردد و اگر این پیشنهاد را بپذیرد کمکهای بسیار به او خواهد شد و پاکستان حتی حاضر خواهد بود راه‌های ولایت او را اسفالت کند. تمامی شرکت کنندگان در این موقع شعارهای مرگ بر پاکستان سر می‌دادند و به ویژه مخالف خود را با دستگاه امنیت این کشور به نمایش درمی‌آوردند. پس از مولوی منصور باز والی تخار پشت میز خطابه قرار گرفت و قطعنامه‌ی کمیسیون سیاسی را بند به بند به رأی گذاشت.

به هنگام رأی‌گیری درباره‌ی گزارش کمیسیون سیاسی یکی دو نفر، به خصوص والی قندهار، سعی کردند در جلسه اغتشاش ایجاد کنند. امیر اسماعیل خان برخاست و با سخنان کوبنده‌ای این چند نفر را سر جایشان نشاند. گفت ما خوب می‌دانیم که عده‌ای نمی‌خواهند این جلسه پایگیرد. شبها جلساتی برگزار می‌کنند و با خارج هم تماس می‌گیرند ولی ما این جا پول مردم فقیر این استان را داریم خرج می‌کنیم که شما برای کشور و آینده‌ی آن تصمیم‌گیری کنید. در نهایت هم نشان داد که نمی‌گذارد اجلاس برهم بخورد. سخنان او جلسه را به هیجان درآورد و زیر و رو ساخت و بی‌تردید بر استوار ماندن شرکت کنندگان تأثیر بسزا داشت. در جامعه‌ی افغانستان کلام و سحر کلام بسیار مهم و موثر است و کارآییهای بسیار دارد. شاید بیش از جوامع مشابه دیگر. او گفت برای برگزاری این جلسه دویست میلیون افغانی از پول مردم فقیر خرج شده است. پس از جلسه نامعی یکی از تجار هرات را دیدم که اعلام کرده بود حاضر است این مبلغ را عیناً بپردازد تا در



حجت الاسلام مصباح (عضو شیعی هیأت دولت)



دکتر یوسف (صدر اعظم سابق افغانستان)

بودجه‌ی ولایت صرفه‌جویی شود. گزارش کمیسیون پس از بحث بسیار سرآخر تصویب شد که بی‌تردید بزرگترین موفقیت این اجلاس بود.

یکشنبه ۲ مرداد ۷۳ سر ساعت ۹ جلسه با سخنان سخنگوی اجلاس شروع به کار کرد. در تمام این مدت نظم و ترتیب بسیار بر جلسات حکمفرما بود که حکایت از تواناییهای این مردم می‌کرد. پس از تعیین هیأت رئیسه چند نفر سخنرانی کردند که از آن میان یکی دارای اهمیت نمادین بود. این شخص پسر امان‌الله خان پادشاه معروف افغانستان بود. او احسان‌الله خان نام دارد. از خارج آمده بود و با زحمت به فارسی سخن می‌گفت. دورانی طولانی از عمرش را در خارج گذرانده است. بعد دانستم که مدتی را هم در ایران بوده است و در شرکت اتکو نزد مرحوم مهندس ناطق کار می‌کرده است. مهندس است و به کارهای فنی مشغول بوده است. گفت ما همه برادر هستیم. از یک وطن هستیم ولی متأسفانه همه با هم می‌جنگند. اگر امان‌الله خان این جا می‌بود بسیار متأثر می‌شد. یک میلیون و نیم افغان کشته شده است. بس است دیگر. وقتی امان‌الله خان خارج شد قندهاریها می‌خواستند کابل را بگیرند. وقتی این موضوع را فهمید گفت من نمی‌خواهم به تختی بنشینم که از خون افغانها پر باشد. جلسه با شور فراوان از سخنان او استقبال کرد بی آن که کسی حتی یک لحظه بپندیرد که او با خاندانش امکان داشته باشند به قدرت برسند مردم این کشور با همه‌ی اختلافات به تاریخ خود احترام می‌گذارند.

پس از او علاءالدین خان به صفت نماینده‌ی کمیسیون نظامی گزارش این کمیسیون را به نشست هرات داد. کمیسیون نظامی پیشنهاد کرده بود که یک اردوی صد هزار نفری تشکیل شود که مخلص به انقلاب اسلامی باشد و تمامیت ارضی و شرف و آبروی مسلمانان را حفظ کند. هدفهای این ارتش صد هزار نفری چنین تصور شده بود: پاکسازی عناصر آشوبگر، برقراری ارتباط سالم بین مرکز و ولایات ساختن راه‌های مواصلاتی و تأمین امنیت آنها، خلع سلاح تام و تمام در سراسر کشور

اردو می‌بایست بر اساس سهمیه بندی ولایات تشکیل شود. در ضمن از همه‌ی علماء در ولایات خواسته شده بود که فتوا بدهند که حمل سلاح غیرقانونی، غیر شرعی هم هست. بحث جامعی درباره‌ی اردو و نحوه‌ی تشکیل آن درگرفت. امروز یکی از آرزوهای مردم افغانستان ایجاد یک ارتش سراسری از همه‌ی افراد مسلح است تا بتوان نظامی مرکزی و سراسری به مدد آن برقرار ساخت. گزارش کمیسیون پس از این بحثها به اتفاق آراء به تصویب رسید.

در این میان چند مصاحبه‌ی من توانسته بود نگاه‌های جهانی را بیش از حد انتظار به سوی هرات جلب کند. ولی عده‌ای کوشیدند این وضع را در آخرین روزهای نشست تغییر دهند. عده‌ای در پاکستان و عده‌ای هم در افغانستان نمی‌خواستند این اجلاس انعکاس جهانی داشته باشد و موفقیت آن بازتابی بین‌المللی و داخلی بیابد. در این روز نمایندگان خبرگزاریهای مختلف به هرات آمدند که این خود به هر حال نشان می‌داد که بیش از این نمی‌شد این اجلاس را نادیده گرفت. در بخش ناظران نیز تعدادی از کشورها و سازمانها و شخصیتها شرکت کرده بودند. از ترکمنستان، از عربستان، از هیأت صلح سازمان ملل، از کمیساریای عالی پناهندگان و... از ایران یعنی از دستگاه دولت ناظری نیامده بود. فقط من بودم که به اعتبار شخص خود دعوت شده بودم. با آن که ایران در هرات کنسولگری دارد هیچکس از سوی این کنسولگری نخواست در این اجلاس حضور پیدا کند و برای این اجلاس ارزشی قائل شود. کنسول ایران درست روز پیش از کنفرانس یا در فاصله‌ی اندکی مانده به شروع آن شهر را ترک کرد و به ایران رفت. این همه بی‌توجهی را معلوم نیست چگونه بتوان توجیه کرد.

در همین روز استاد ربانی به هرات آمد. در فرودگاه نظامی شرکت کنندگان استقبال گرمی از او کردند. خواست نشان دهد که حاضر است همه گونه همکاری با شرکت کنندگان بکند. خواست حساب خود را از دیگر رهبران جدا بکند. در کنفرانس شرکت نکرد تا نگویند کنفرانس زیر تأثیر او شکل گرفته بوده است. واقعیت هم این بود که مردم و رهبران حوزه‌ی جنوب غرب به ابتکار خود این نشست را برپا کرده بودند و حتی تا آخرین روزها هم با کابل بر سر بسیاری از ریزه کاریها بحث و گفتگو داشتند. دولت فقط در یک دوره به کارهای این اجلاس کمک رساند تا حمل بر بی‌توجهی نشود. و البته در روزهای آخر نیز دلسوزیهای سنجیده‌ای به کار بست.

روز دوشنبه ۳ مرداد اجلاس هرات وارد آخرین روز کار خود شد. در این موقع معلوم بود که رهبران نمی‌خواستند در این نشست شرکت بچینند. برعکس می‌کوشیده‌اند با بهانه‌جویی و وقت گذرانی یا اجلاس را به عقب بیندازند یا آن را از دست یافتن به موفقیتی چشمگیر باز بدارند. با این حال بسیاری از احزاب افغانستان یا به طور کامل از اجلاس پشتیبانی کردند یا از هر حزب بخشی که با نظریات رهبری خود موافقت نداشت با شرکت در اجلاس از این نشست پشتیبانی به عمل آورد. در روز آخر قطعنامه‌ی اجلاس قرائت شد که خلاصه‌ی متن آن به این شرح است: از آن جایی که تعیین سرنوشت سیاسی کشور در چوکات شریعت اسلامی متعلق به مردم می‌باشد، شورای عالی اسلامی افغانستان فیصله کرد تا به منظور تصویب قانون اساسی، انتخاب زعامت سیاسی کشور و اتخاذ تصمیم‌های راجع به سایر مسائل سرنوشت ساز اویه جرگه اسلامی (شورای کبیر اسلامی) در اول عقرب سال جاری در داخل افغانستان دایر گردد. کمیسیون تدویر لویه جرگه وظیفه دارد تا همکاری همه اطراف ذیدخل، سازمان کنفرانس اسلامی و ملل متحد را در نیل به این هدف جلب نماید. ماده‌ی دوم می‌گوید رهبران تنظیمات جهادی صلاحیت انحصار تصمیم‌گیری در امور مهم و سرنوشت‌ساز کشور را دارا نمی‌باشند این صلاحیت از آن نمایندگان کشور است. این ماده دارای اهمیت خاص است و نشان می‌دهد که بسیاری از رهبران دیگر نمی‌توانند بسان گذشته از اعتماد

گسترده‌ی حتی پیروان خود برخوردار باشند. در ماده‌ی سوم کنفرانس خواستار به کار بستن احکام شریعت اسلامی در مورد میلباشاها و قطاع‌الطریقان و کمونیستان شده است. این ماده واکنشی است به کودتای ۱۱ جدی و عدم اعتماد به دوستم و کسانی که دور او گرد آمده‌اند. فضای کنفرانس نسبت به جریان شمال که هنوز متکی به کمک خارجی و به ویژه از پاکستان عمل می‌کند سخت عصبی و ناراحت بود ولی از این که بگذریم احساسم این بود که قصد انتقامجویی وجود ندارد بیشتر هشدار است به کسانی که باز می‌خواهند کشور را به دوران دکتر نجیب سوق دهند و سیاستهای خارجی روسیه را بر آن غالب گردانند. ماده‌ی چهارم بر آزاده‌ی ملت در برپایی حکومت تأکید دارد و دخالت خارجی را محکوم می‌کند. ماده‌ی پنجم از سازمان ملل و کنفرانس اسلامی می‌خواهد جلوی مداخلات خارجی را در امور افغانستان بگیرند. ماده‌ی ششم می‌گوید افغانستان کشوری است واحد و غیرقابل تجزیه. هر نوع اقدام تجزیه‌طلبانه و تحریکات مبتنی بر تبعیضات نژادی، قومی، زبانی، مذهبی و منطقه‌ای محکوم می‌شود. ماده‌ی هفتم خواستار تأمین آتش بس و بازگشایی راه‌هاست. ماده‌ی هشتم بر ایجاد اردوی یکصدهزار نفری تأکید می‌گذارد. ماده‌ی نهم از کنفرانس اسلامی و سازمان ملل و کشورهای دوست می‌خواهد افغانستان را بدون قید و شرط در کار بازسازی یاری دهند. ماده‌ی دهم دارای اهمیت خاص است. در این ماده آمده است که رئیس جمهور اعلام کرده است که حاضر است در فاصله‌ی برگزاری انتخابات کاندیدا نباشد. بدین ترتیب مجلس آینده می‌تواند باز تصمیم بگیرد چه کسی را انتخاب کند. خواه استاد ربانی خواه کسی دیگر. ضمناً کسی نمی‌تواند بگوید که ایشان انتخابات را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. آخرین ماده از همه دعوت می‌کند از فیصله‌های مجمع هرات پشتیبانی به عمل آورند و در برابر هرگونه تجاوزی علیه این وثیقه‌ی ملی با پایمردی ایستادگی کنند. ساعت پنج بعد از ظهر نیز جلسه‌ای برپا شد تا کار تصویب قطعنامه به پایان برسد. این قطعنامه سرآخر به اتفاق آراء به تصویب رسید و اجلاس به کار خود خاتمه داد. بی‌تردید اجلاس هرات موفقیت مهمی برای مردم افغانستان به شمار می‌رود ولی از همان هنگام روشن بود که برخی از محافل منطقه‌ای و جهانی خواهند کوشید تا دست آوردهای این اجلاس را نادیده بگیرند و نگذارند روند ایجاد مشروعیت در افغانستان به گونه‌ای سالم و مطابق خواست مردم این کشور شکل بگیرد.

پس از پایان جلسه به دعوت امیر اسماعیل خان به میهمانخانه‌ی تازه‌ای که در تخت سفر ساخته شده است رفتیم. در آنجا استاد ربانی و همراهانشان اقامت داشتند. در این موقع آقای فرانسیس اوکیلو نماینده‌ی آقای محمود مستیری آمد به دیدن اسماعیل خان. در صحبتهایش از موفقیت استثنایی اسماعیل خان و اجلاس صحبت کرد ولی در ضمن می‌کوشید توجه دهد که سازمان ملل خواستار آن است که گروه‌های دیگری هم که از این اجلاس دور مانده بودند بتوانند در روند صلح یا به اعتبار من ایجاد مشروعیت شرکت بجویند. او نیک می‌دانست که چه کوششهای زیاد و گسترده‌ای بگرفته بوده است که گروه‌های دیگر نیز به هرات بیایند. کسی مانع که نشده بود هیچ بلکه با اصرار خواسته بود تا همه در نشستهای چند روز اخیر شرکت داشته باشند. تنها گروهی که به این اجلاس دعوت نشده بود، جنبش ملی - اسلامی شمال به رهبری آقای دوستم بود. این گروه که اکنون از حمایت‌های گوناگون من جمله پشتیبانی نظامی و سیاسی از پاکستان بهره‌مند است و غیرمستقیم نیز پشتیبانی روسیه را دارد، معضلی بر سر راه دستیابی به مشروعیت مطلوب فراهم آورده است. فرانسیس اوکیلو به این گروه بی‌آن که نام ببرد، نظر داشت زیرا سازمان ملل در آستانه‌ی فروپاشی رژیم دکتر نجیب به او و همدستانش وعده کرده بود که بتوانند در ساختار قدرت آینده سهم بگیرند. این وعده توانست تحقق بیابد زیرا که احمدشاه مسعود با فرست تمام و با مهارتی



از کردگان هرات

استثنایی توانست کابل را فتح کند بی آن که نظامیان سابق که حالا از نجیب بریده بودند بتوانند پیشدستی کنند. عصر آن روز از استاد ربانی و امیر اسماعیل خان و دیگر رهبران و مقاماتی که آن جا و جای دیگر بودند خداحافظی کردم تا فردا صبح زود به طرف ایران راه بیفتم. یک جلسه‌ی دیگر در مسجد جامع برای روز بعد تدارک دیده شده بود که بیشتر جنبه‌ی تشریفاتی داشت. در این نشست که استاد ربانی هم حضور یافته بود شرکت نکردم.

۲۰ شهریور ۷۳

نقش سازمان ملل در جریانات کنونی افغانستان

اوضاع داخلی افغانستان از زمان به قدرت رسیدن مجاهدین در این کشور پیچیده‌تر از گذشته شده است. دخالت کشورهای خارجی بر پیچیدگی این اوضاع می‌افزاید و نمی‌گذارد مردم این کشور و نیروهای داخلی با توجه به واقعیتها و براساس توان مردمی و نظامی خود برای معضلاتشان راه‌حلهای مناسب بجویند. استقرار یک حکومت توانمند داخلی به بسیاری از قدرت‌طلبیهای منطقه‌ای و قومی خاتمه خواهد داد و در نتیجه منافع شخصی زیادی به خطر خواهد افتاد. به همین سبب نیروهای خارجی می‌توانند متحدانی برای خود دست و پا کنند که این امکان را به وجود می‌آورد که بتوانند سیاستهای سودجویانه‌ی خود را دنبال کنند. قدرتهای جهانی به بهانه‌ی استقرار آرامش در افغانستان پای سازمان ملل را باز به این کشور باز کرده‌اند تا بتوانند سیاستهایی را که خود نمی‌توانند به طور مستقیم دنبال کنند از طریق این سازمان به واقعیت درآورند. آخرین هیاتی که از سوی سازمان ملل به افغانستان روانه شده است، هیاتی است به رهبری محمود مستیری وزیر خارجه‌ی سابق تونس. آقای مستیری در آغاز مأموریت خود با اظهاراتی شتابزده و نسنجیده



صحنه‌ایی از اجلاس هرات

ناراحتیهای بسیار در میان گروه‌های مختلف مجاهدین به بار آورد. بعد کوشید گفته‌هایش را نرم کند و از حدت آنها بکاهد ولی معلوم بود که بر کار خود چندان مسلط نیست و با افغانستان آشناییهای سطحی دارد. هیأت مستیری تاکنون سه مرحله را پیموده است. در مرحله‌ی اول او هدف هیأتش را کسب آشنایی از نظریات رهبران و مردم اعلام کرد. در این مرحله با همه‌ی گروه‌ها و شخصیتها تماس گرفت حتی با آنان که اهمیتی نداشتند و به هیچ روی در تعیین سرنوشت کنونی افغانستان مؤثر نیستند. با این عمل آقای مستیری قصد داشت همه را در یک ردیف قرار دهد تا بتواند به هر گروهی که می‌خواهد بتواند به موقع فشار بیاورد. در مرحله‌ی نظرسنجی هیأت آقای مستیری بی‌آن که بخواهد به ناچار جانبداری خود را آشکار ساخت. در مرحله‌ی دوم که درست پس از موفقیت کنفرانس هرات تدارک دیده شد آقای مستیری با شتاب نشستی از چند تن از رهبران سیاسی مخالف حکومت در پاکستان برگزار کرد تا به اصطلاح کار صلح را یکسره کند. این اجلاس با استقبال چندانی رو به رو نشد. فقط نمایندگان شورای هماهنگی که مرکب از سه گروه حکمتیار، دوستم و مزاری است نسبت به این مجمع نظر موافق اعلام داشتند که از آن میان نمایندگان دوستم به خصوص فعال بودند. نمایندگان دولت اعلام کردند که حاضر نیستند با نمایندگان دوستم بر سر یک میز بنشینند. آقای مستیری که نخواست به خود در اجلاس هرات حضور بیابد و اصولاً هیچ راه حلی را که خارج از اراده‌ی سازمان ملل سامان یافته باشد، نمی‌پسندد و پشتیبانی نمی‌کند، این بار به علت همین نشست چند نفره‌ی پاکستان و به مدد خبرگزاریهای بین‌المللی کارزار تبلیغاتی وسیعی را علیه دولت به راه انداخت. او به عنوان نماینده‌ی سازمان ملل در اصل نمی‌بایست نشستی را تدارک ببیند که از قبل معلوم است تعدادی در آن به هر علت که باشد شرکت نخواهند کرد. متأسفانه هیأت سازمان ملل دست به کارهایی می‌زند که به وخامت بیشتر اوضاع افغانستان می‌انجامد. شاید

هم هدفهای دیگری مطرح است که در حال حاضر نمی‌توان به درستی از همه‌ی آنها اطلاع دست اول داشت. در مرحله‌ی سوم آقای مستیری و هیأتش که دور مرزهای افغانستان می‌چرخند و تمامی کوششهایشان را به ویژه در پاکستان متمرکز ساخته‌اند نشستی دیگر تدارک دیدند از تعدادی از شخصیت‌های افغانستانی که به جر یکی دو نفر بقیه چندان سرشناس نبوده‌اند. این نشست در شهر کویته در پاکستان برگزار شد و حدود سی نفر قرار شد در آن شرکت بجویند. این نشست در ۷ مهر ماه ۷۳ برگزار شد. هدف این نشست یافتن بهترین راه برای مذاکره با جناح‌های متخاصم بود و تدارک یک لویه جرگه (شورای بزرگ) که نوعی مجلس شورای سنتی در افغانستان بوده است. در حالی که مردم افغانستان در شرایط کنونی به راه حل انتخابات تمایل نشان می‌دهند آقای مستیری به گذشته‌ی دور روی آورده است و سنتی را می‌خواهد زنده سازد که در جامعه‌ی کنونی افغانستان به شکل گذشته مقام ویژه‌ای ندارد و نمی‌تواند کارایی داشته باشد. جامعه‌ی افغانستان به خصوص در طول جهاد زیر و رو شده است و ابعاد تازه‌ای یافته است که دیگر نمی‌توان با حضور تعدادی از سران و رهبران که بسیاری از آنان در جامعه پشتیبانانی ندارند به حل معضلات آن روی آورد. راه حل انتخابات بهترین طرح برای ایجاد و برقراری یک مجلس ملی و مردمی است. از این رو چه لزومی دارد که یک راه حل مشخص دموکراتیک را به سود یک راه حل نامشخص در وضع فعلی کنار گذاشت. سیاست‌های کنونی سازمان ملل و رفتارهای مبهم اعضای هیأت آقای مستیری و شخص ایشان آشکارا گروه‌ها و افرادی را برمی‌انگیزاند تا با دولت کنونی به مخالفت برخیزند و به این امید باشند که می‌توانند باز مانند دوران جهاد کمک‌های مالی به دست آورند و نقشی در معادلات آینده بازی کنند. ما خوب می‌دانیم که برخی از افراد و جناح‌ها در افغانستان توانستند از راه بازیهای سیاسی و از سر بی‌اعتقادی در حال که جوانان زیادی خونشان بر زمین جاری می‌شد، ثروتی در خور توجه ببندوزند. طبیعی است که چنین کسان و جناح‌هایی خواستار صلح نباشند. اینان مانند کارخانه‌های نظامی قدرتهای بزرگ سودشان در تداوم جنگ است.

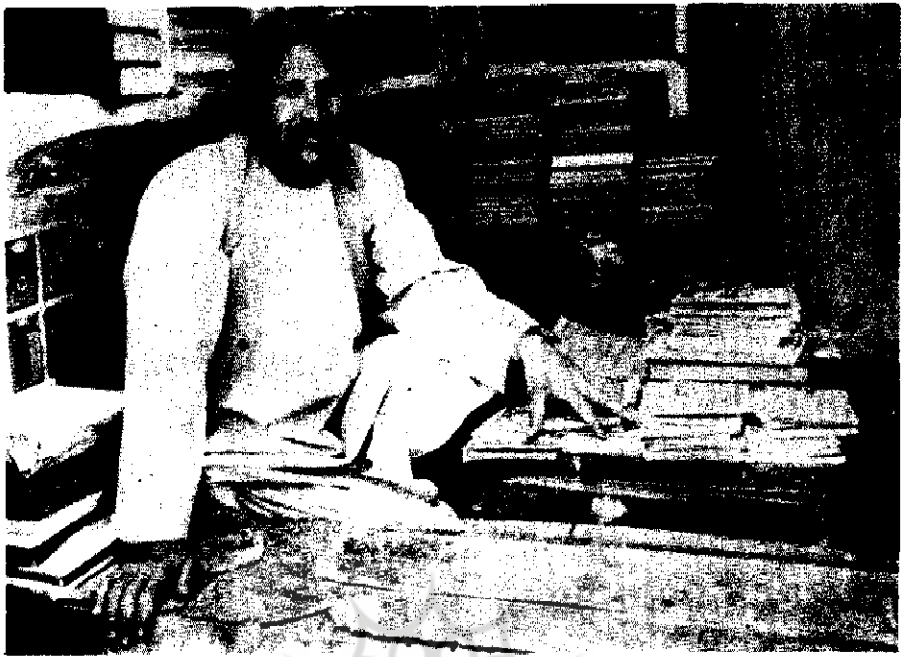
حالا که جناح‌های گسترده‌ای در سراسر افغانستان برای استقرار مشروعیت کوشش‌هایی جدی به کار می‌بندند که بهترین و مؤثرترین نمونه‌ی آن همین اجلاس هرات است، گروه‌هایی که منافع خود را بر اثر استقرار صلح در کشور در خطر می‌بینند قصد دارند با همکاری سازمان ملل بر اغتشاش فکری بیفزایند و نگذارند هیچ تلاشی در جهت صلح به ثمر بنشیند. هیأت سازمان ملل نیز به جای آن که به کوشش‌های درون کشوری میدان بدهد، می‌خواهد با استفاده از تکثر قدرت بر اهمیت نقش خود تأکید بگذارد. اگر این هیأت نیتی درست و سالم می‌داشت می‌بایست همین کوشش هرات را پی‌گیری و با شرکت دادن بقیه‌ی نیروها در این روند مشروعیت‌یابی پایه‌ریزی صلح را به گونه‌ای مؤثر ممکن سازد. هر ناظر بی‌طرفی در افغانستان می‌داند که کنار رفتن حکومت کنونی بدون آن که جانشینی برای وضع فعلی تعیین شده باشد می‌تواند به خوتریزیهای گسترده‌ای در کشور بینجامد و وضع را وخیم‌تر از آن که هست بسازد. سازمان ملل به جای ارزیابی درست از اوضاع پیرامون این کشور دور می‌زند و اسباب اختلافات تازه‌ای را جمع می‌آورد. این درست است که قدرتهای جهانی می‌خواهند قبل از هر چیز سلاح موجود در افغانستان از میان برود و درگیریهای کنونی می‌توانند چنین نیتی را تحقق ببخشند ولی چه دلیلی دارد که یک سازمان جهانی خود را تا آن حد پایین بیاورد که مجری ساده‌ی چنین تمایلاتی بشود. من فکر می‌کنم که صلح در افغانستان با حضور رهبرانی چون آقای ربانی می‌تواند خلع سلاح همگانی را به واقعیت درآورد و برخی سلاح‌های پیچیده چون موشک‌های استیگر را نیز که موجب نگرانی غربیهاست جمع‌آوری کند. سازمان ملل با دولت کنونی مانند یکی از جناح‌های درگیر رفتار می‌کند در حالی که هم‌اکنون صلح

در بخش بزرگی از کشور به مدد حضور همین دولت ممکن شده است. در سازمانهای جهانی هیچ کس نیست بگوید که اگر حکومت فعلی نمی بود چه فجایعی در افغانستان رخ می داد. درگیریهای کابل را رسانه های جهان همچون درگیری و نزاع در سراسر کشور جلوه گر می سازند و با اشاعه ی تصویری کاذب و دروغین از افغانستان حکومتی را که به هر حال در این کشور به وجود آمده است و پایه های مردمی آن از بسیاری از کشورهای مشابه گسترده تر و محکمتر است، متزلزل می سازند. سازمان ملل یا دست کم همین هیأت سازمان ملل بخشی است از این بازی.

یکی دیگر از خواسته های قدرتهای بزرگ و متأسفانه حتی قدرتهای منطقه ای این است که افغانستان کشوری ضعیف باشد تا نتواند خطری بلافصل ایجاد کند. چنین استنباطی از افغانستان مبتنی بر واقعیات نیست. اگر افغانستان پراکنده و در دست قدرتهای محلی باشد آن گاه می تواند منشاء بحرانهای منطقه ای بشود و به رقابتهای تازه ای میان کشورهای منطقه و قدرتهای بزرگ میدان بدهد. از این که بگذریم منافع تمدنی ما ایجاب می کند که به شکل گیری افغانستانی متحد و نیرومند یاری برسانیم. و بالاخره آنکه تنها نیرویی که هم اکنون در افغانستان احساس مسئولیت ملی و منطقه ای و جهانی دارد همین گروه حکومتگر فعلی است. رفتار و سیاستهای این گروه نشان داده است که هیچ علاقه ای به بحران آفرینی ندارد. از نظر فرهنگی باز و نوگراست و به تعهدات بین المللی احترام می گذارد. اگر درست باشد که سازمان ملل خواستار حفظ صلح در جهان است در آنصورت حق آن است که به همین حکومت کنونی یاری برساند تا بتواند انتخابات عمومی و سراسری را در کشور برگزار کند و همه ی گروه ها موظف باشند نتایج چنین انتخاباتی را بپذیرند.

سخنی کوتاه راجع به آخرین درگیریهای کابل

این گزارش به پایان رسیده بود که در دهه ی سوم شهریور ماه درگیریهای تازه ای در کابل به وقوع پیوست. این درگیریها در اساس بین گروه های شیعی به وقوع پیوست. حزب وحدت به رهبری آقای مزاری که حتی در همین حزب هم دیگر اکثریت ندارد ولی از نیروی نظامی معینی برخوردار است به مواضع همسنگر خود آقای اکبری که ریاست کمیسیون سیاسی این حزب را به دست دارد و همچنین به مواضع حرکت اسلامی یعنی حزب دیگر شیعی در نزدیکی خود ناگهان حمله برد و در مدتی کوتاه توانست شماری از مواضع آنها را تصرف کند. در این زدوخوردها تعداد زیادی کشته شدند. جناح آقای اکبری و حرکت اسلامی توانستند با مقاومت و ضدحمله مواضع خود را باز پس بگیرند. آقای اکبری طی اعلامیه ای آقای مزاری را از حزب وحدت اخراج کرد و خود را نماینده ی رسمی حزب وحدت معرفی کرد. این اعلامیه به تاریخ ۷۳/۷/۲ است. ساختار سیاستهای آقای مزاری او را به سوی این درگیریها کشانده بود. چنان که پیشتر آورده بودم او عملاً سیاست قومی را دنبال می کرد نه سیاستی شیعی. ایشان در افغانستان شیعه ای می خواهد که رهبری آن با جناح خاصی از قوم هزاره باشد که به پرورش اندیشه های قومیگری و حتی اصالت نژادی ارج می نهند. این جریانها از پیش روشن بود و مسئولان ایران از این نوع تمایلات آگاه بوده اند ولی نمی خواسته اند به گونه ای جدی به آن توجه کنند. آقای مزاری در درگیریهای اخیر کوشید موقعیتی بدید آورد که نیروهای حکمتیار و دوستم بتوانند باز وارد کابل بشوند و اسباب سرنوشتی حکومت



آقای عرب یکی از کتابفروشان هرات

را فراهم بیاورند. سیاستهای آقای مزاری ابعاد خطرناکی یافته است. او در این دوران اخیر نخستین کسی است که جنگی بین شیعیان به راه انداخته است. در نتیجه زخمهای التیام‌ناپذیری بر جای نهاده است. تاریخ تشیع در افغانستان چنین چیزی به یاد ندارد. آن چه در این روزها رخ داده است بسیار غم‌انگیز و تأثرآور است. جنگ بین شیعیان می‌تواند تأثیرات ناخوشایندی از نظر فرهنگی و تمدنی برای این حوزه به همراه بیاورد. در همان حال ما می‌بینیم که چگونه عده‌ای می‌توانند در پوشش علایق دینی هدفهای دیگری را دنبال کنند و نه تنها به دین معینی که حتی به تمایلات دینی در منطقه در دراز مدت آسیب برسانند. به کار بستن سیاستهای حزبی و مقاصد قدرت‌طلبانه در پوشش دینی است که این گونه دشواریها را به بار می‌آورد. به بازی گرفتن دین برای مقاصد جاری آثار ماندگار ناخوشایندی خواهد داشت که می‌تواند حتی بنیانهای مذهبی را سست بگرداند. چنین کاری را کسانی انجام می‌دهند که خود را متولیان دین می‌دانند، نه کسانی که به دین همچون بعد فرهنگی زیست در جامعه‌ی انسانی می‌نگرند و از این بابت با صداقت سخنشان را بر زبان می‌رانند. سیاسی کردن دین آسان می‌تواند ارزشهای اخلاقی دینی را به دست سیاست بازان بیندازد، در حالی که فرهنگی نگرستن دین می‌تواند ابعاد تازه‌ای برای مباحث دینی خلق کند. این جا باد و نگرش سرو کار داریم که نمی‌توان بر سر اصول آنها دست به سازش زد. شاید تجربه‌های کتونی میدان تازه‌ای برای اجتماعی شدن و فرهنگی نگرستن دین فراهم بیاورد و ارزشهای تازه‌ای را رواج بدهد که بتوانند به پس راندن نگرشهای خاصی کمک برسانند و جامعه‌های این حوزه را از این مرحله در آورند و به سری مرحله‌ی تازه‌ای برانند.